

درسی نهم

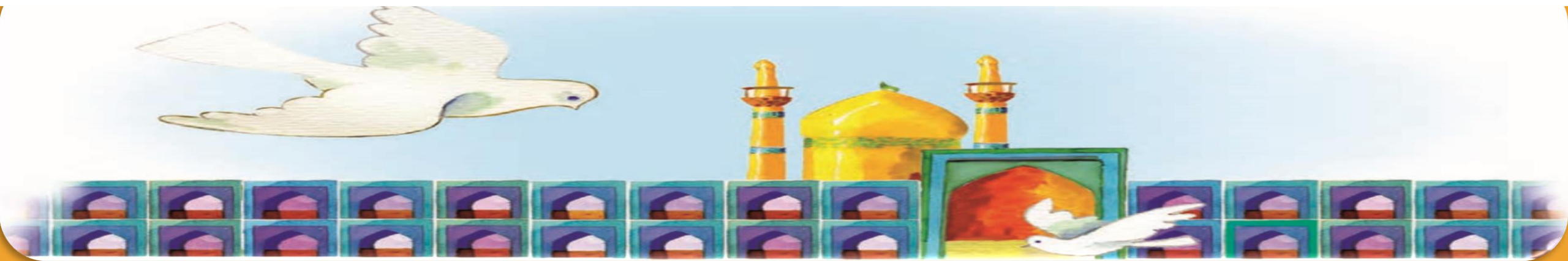
زیارت



زینب داخل حَرَم ایستاده بود. چلچراغ‌های بزرگ، همه جا را نورباران کرده بودند. بوی گلاب می‌آمد. همه دعا می‌خواندند.

زینب هم داشت زیر لب دعا می‌کرد که مادرش با مهربانی دست برشانه‌اش گذاشت و گفت: «قبول باشد! بیا برویم و کبوترهای حرم را تماشا کنیم.» آن وقت دست او را گرفت و آن دو با هم از میان جمعیت بیرون رفتند.

زینب ده‌ها کبوتر را دید که گوشه‌ای جمع شده بودند و دانه برمی‌چیدند. او از زیر چادرش، مقداری گندم بیرون آورد و گفت: «مادر دوست دارم هر وقت به مشهد می‌آیم، به کبوترهای امام رضا (ع) دانه بدهم. این گندم‌ها را مادر بزرگ برایم خریده است.» بعد دانه‌ها را به آرامی بر زمین پاشید.



کبوترها دسته دسته به زینب نزدیک شدند. زینب می خواست از خوش حالی بال در بیاورد.
چیزی نگذشت که صدای اذان از گل دسته ها بلند شد.
مادر گفت: «زینب جان، اذان مغرب را گفتند. بهتر است به وضو خانه برویم، وضو بگیریم
و نمازمان را اول وقت بخوانیم.»
زینب نماز خواندن در حرم امام رضا (ع) را هرگز فراموش نمی کند.

درست، نادرست



۱. زینب بیرون حرم ایستاده بود.
۲. زینب ده‌ها کبوتر را دید که گوشه‌ای جمع شده بودند.
۳. صدای اذان صبح از گل‌دسته‌ها بلند شد.
۴.

درست، نادرست



۱. زینب بیرون حرم ایستاده بود. ❌
۲. زینب ده‌ها کبوتر را دید که گوشه‌ای جمع شده بودند. ✅
۳. صدای اذان صبح از گل‌دسته‌ها بلند شد. ❌
۴. چلچراغ‌های بزرگ همه جا را نورباران کرده بود. ✅

گوش کن و بگو



۱. چرا زینب با خودش دانه آورده بود؟
۲. زینب و مادرش پس از شنیدن صدای اذان چه کردند؟
۳. آن‌ها چه موقع در حرم بودند؟
۴.



گوش کن و بگو

۱. چرا زینب با خودش دانه آورده بود؟

۲. زینب و مادرش پس از شنیدن صدای اذان چه کردند؟

۳. آن‌ها چه موقع در حرم بودند؟

۴. زینب چه چیزی را هرگز فراموش نمی کند؟

۱. زینب دوست داشت به کبوترهای حرم امام رضا دانه بدهد.

۲. آن‌ها به وضوخانه رفتند تا وضو بگیرند و نماز را اول وقت بخوانند.

۳. هنگام اذان مغرب

۴. نمازخواندن در حرم امام رضا (ع).



واژه سازی

کلمه + خانه

هر گاه واژه ی **خانه** به کلمه ای اضافه شود

واژه جدیدی درست می کند که معنی آن (انجام کاری در آن محل) است.

خانه.....

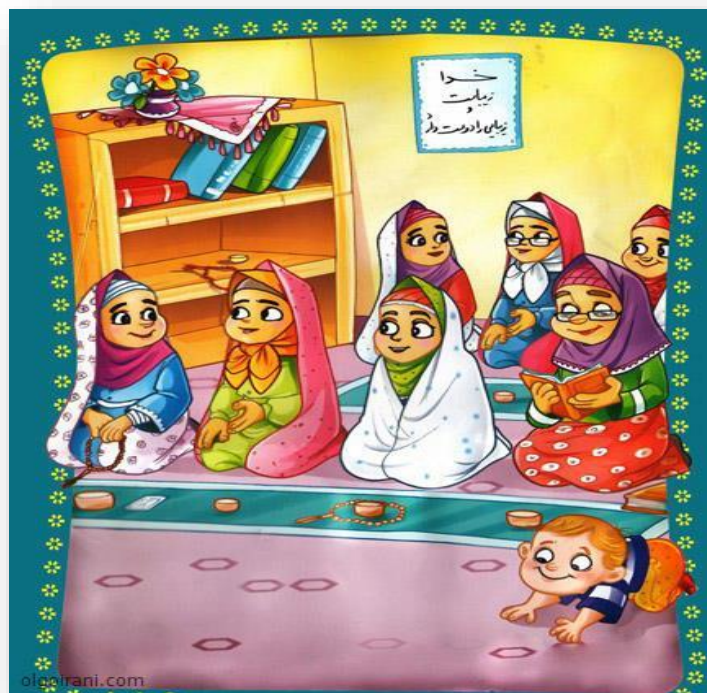


+

کلمه

نماز + خانه ← نمازخانه

نمازخانه یعنی: جایی که در آن نماز می خوانند.



گل + خانه ← گلخانه

گلخانه یعنی: جایی که در آن از گل نگه داری می کنند.



کتابخانه + خانه ← کتابخانه

کتابخانه یعنی: جایی که در آن از کتاب می خوانند.



وضو + خانه ← وضو خانه

وضو خانه یعنی: جایی که در آن وضو می گیرند.



آشپز + خانه ← آشپز خانه

آشپزخانه یعنی: جایی که در آن آشپزی می کنند.



داروخانه + خانه ← داروخانه

داروخانه یعنی: جایی که از آن دارو می گیرند.



چاپ + خانه ← چاپخانه

چاپخانه یعنی: جایی که در آن کار چاپ انجام می دهند.



واژه سازی



وضو خانه یعنی جایی که در آن وضو می گیرند.
نماز خانه یعنی جایی که در آن نماز می خوانند.
گل خانه یعنی جایی که در آن گل نگه می دارند.

حالا تو بگو



..... دارو خانه
..... آشپز خانه
..... چاپخانه

واژه سازی



وضو خانه یعنی جایی که در آن وضو می گیرند.

نماز خانه یعنی جایی که در آن نماز می خوانند.

گل خانه یعنی جایی که در آن گل نگه می دارند.

حالا تو بگو



دارو خانه ← یعنی جایی که در آن دارو می فروشند.

آشپز خانه ← یعنی جایی که در آن آشپزی می کنند.

چاپخانه ← یعنی جایی که در آن کار چاپ انجام می دهند.

- کتاب: ، معنی:
- گل: ، معنی:
- دارو: ، معنی:

- کتاب: کتابخانه ، معنی: یعنی جایی که در آن کتاب می خوانند.
- گل: گلخانه ، معنی: یعنی جایی که از گل نگهداری می کنند.
- دارو: داروخانه ، معنی: یعنی جایی که در آن دارو می فروشند.



پیاموز و بکو

به این جملات دقت کنید.

..... مدرسه رفتیم.	<u>من</u> مدرسه
..... مدرسه رفتید.	<u>تو</u> مدرسه
..... مدرسه رفتند.	<u>او</u> مدرسه

به این جملات دقت کنید.

من مدرسه رفتم.

ما مدرسه رفتیم.

تو مدرسه رفتی.

شما مدرسه رفتید.

او مدرسه رفت.

آنها مدرسه رفتند.

در جمله های فارسی با توجه به شخصی که کار را انجام می دهد
کلمه در آخر جمله هم تغییر می کند.



من مدرسه رفتم.

تو مدرسه رفتی.

او مدرسه رفت.

با اضافه کردن (می) به اول آخرین کلمه جمله ، جمله را تغییر می دهیم ،

(می) نشانه این است که این کار در گذشته بارها تکرار شده است.



من مدرسه می رفتم.

تو مدرسه می رفتی.

او مدرسه می رفت.

به این جملات دقت کنید.

من مدرسه می رفتم.

ما مدرسه می رفتیم.

تو مدرسه می رفتی.

شما مدرسه می رفتید.

او مدرسه می رفت.

آنها مدرسه می رفتند.



بیاموز و بگو

دقت کن :

من دعا کردم.

تو دعا کردی.

او دعا کرد.

ما دعا کردیم.

شما دعا کردید.

آن‌ها دعا کردند.

من دعا می‌کردم.

تو دعا می‌کردی.

او دعا می‌کرد.

ما دعا می‌کردیم.

شما دعا می‌کردید.

آن‌ها دعا می‌کردند.

من کتاب می خوانم.

تو کتاب

او

ما کتاب

شما

آن ها

ما کتاب کتاب می خوانیم.

شما کتاب می خوانید.

آنها کتاب می خوانند.

من کتاب می خوانم.

تو کتاب می خوانی.

او کتاب می خواند.



پیداکن و بگو

۱. کلمه‌هایی را که «می» دارند، (مثل می آمد).
۲. کلمه‌هایی را که یکی از نشانه‌های «غ غ غ غ» یا «ذ» دارند.
۳.



پیداکن و بگو

۱. کلمه‌هایی را که «می» دارند، (مثل می آمد).
۲. کلمه‌هایی را که یکی از نشانه‌های «غ غ غ غ» یا «ذ» دارند.
۳. کلمه‌هایی را که نشانه «ض» دارد.

۱. می خواندند - می کرد - می خواست - می چیدند
۲. چلچراغ - مغرب - اذان - گذاشت
۳. وضو - رضا



۱. از کتاب هایی که تا به حال خوانده ای، کدام بهتر بود؟ چرا؟

۲. از آن کتاب ها چه چیزهایی یاد گرفتی؟

ننه گلی در خانه نبود. سوگلی که تنها مانده بود، اطرافش را نگاه کرد. کم کم حوصله اش سررفت. بعد فکری کرد و با خود گفت: «خوب است اتاق را برای ننه جانم، ننه ی مهربانم، تمیز کنم تا وقتی برمی گردد، خوش حال شود.» آن وقت شروع به کار کرد. اینجا را جارو کشید، آنجا را جارو کشید. بعد هم رفت تا طاقچه را دستمال بکشد که ناگهان دستش به کاسه ی چینی خاله نگین خورد. کاسه افتاد و شکست. سوگلی به تکه های کاسه نگاه کرد و خیلی غصه خورد. خاله نگین دیروز این کاسه را پر از آش کرده و برایش فرستاده بود. به قول مادر، کاسه امانت بود. سوگلی تندتند تکه های کاسه را جمع کرد و یک گوشه پنهان کرد تا وقتی مادر می آید، آن ها را نبیند و با او دعوا نکند. در این فکر بود که ننه گلی از راه رسید. سوگلی سلام کرد. بعد هم دوید و بالای پله نشست تا ننه جاننش او را نبیند. می ترسید اگر او را نگاه کند، همه چیز را بفهمد. در این وقت صدایی شنید. سرش را بالا گرفت و روی دیوار، خروس خاله نگین را دید. خروس هم سوگلی را دید و فهمید که برای او اتفاقی افتاده است. پس بالش را به هم زد، نوکش را باز کرد و گفت: «سوگلی، لُپت گُلی، قوقولی قوقو، قوقولی قوقو! خنده ی رو لب ت کو؟»

سوگلی خروس را دید ولی چیزی نگفت. آهی کشید و سرش را پایین انداخت. خروس هم ناراحت شد و همان بالا روی دیوار نشست. نه بال زد و نه قوقولی قوقو کرد.

ایستگاه اندیشه



۱. کاسه‌ی خاله‌نگین چطور شکست؟

۲. چرا سوگلی بالای پله نشست؟



ایستگاه اندیشه



۱. کاسه‌ی خاله‌نگین چطور شکست؟ دست سوگلی به کاسه خورد افتاد و شکست.
۲. چرا سوگلی بالای پله نشست؟ تا ننه جان او را نبیند.



کلاغی که داشت توی آسمان پرواز می کرد، خروس را روی دیوار دید. پایین پرید. روی درخت نشست و گفت: «تاجت چین چین، بالت رنگین، چرا نوکت را بستی؟ چرا اینجا نشستی؟»

خروس به سوگلی اشاره کرد. کلاغ به سوگلی نگاه کرد. بعد صدایش را بلند کرد و گفت: «سوگلی، لُپت گُلی، قاروقاروقار، چرا نشستی غُصّه دار؟»

سوگلی به کلاغ نگاه کرد ولی چیزی نگفت. دوباره آهی کشید و سرش را پایین انداخت. کلاغ هم مثل خروس ناراحت شد. همان جا روی درخت نشست. نه بال زد و نه قارقار کرد. کلاغ و خروس با هم گفتند: «سوگلی، حرف بزن، شاید ما بتوانیم کاری کنیم که تو این قدر غُصّه نخوری.»

سوگلی گفت: «آدم طاقچه را دستمال بکشم، کاسه ی خاله نگین که روی طاقچه بود، افتاد و شکست. نه یک تکه، نه دو تکه، صد تکه شد. حالا نمی دانم جواب خاله نگین را چه بدهم!»

کلاغ که روی پله ی پایین بود، گفت: «به خاله نگین بگو کلاغ آمد، پرید و پرید. به طاقچه رسید. یک تکه نان توی کاسه بود. نوک زد نان را بردارد که کاسه افتاد و شکست.»

سوگلی خوش حال شد و خندید. یک پله پایین آمد و کلاغ را بوسید. می خواست یک پله ی دیگر پایین برود که ایستاد و به کلاغ گفت: «ولی تو که توی اتاق نپردی. کاسه ی خاله نگین را ندیدی. توی کاسه نانی نبود. کاسه را تو نشکستی. من بودم و من شکستم.»

سوگلی این را گفت و همان جا نشست. خروس خاله نگین که تا حالا ساکت بود، بالش را به هم زد و گفت: «سوگلی به خاله نگین بگو در باز بود. خروس از لب دیوار پرید. دوید و دوید، به اتاق رسید. کاسه را روی طاقچه دید. بالای طاقچه پرید. ناگهان کاسه افتاد و شکست.»

سوگلی به خروس نگاه کرد. خوش حال شد. خندید و پایین پرید. به پله ی آخر رسید. خروس را بغل کرد و بوسید. بعد هم به طرف در رفت تا پیش خاله نگین برود و بگوید که خروس کاسه را شکسته است ولی تا به در رسید، خنده از لبش پرید. ایستاد و گفت: «تاج تو چین چین، بال تو رنگین، تو که به اتاق نیامدی، کاسه ی خاله نگین را ندیدی و آن را نشکستی. من بودم و من شکستم. نه این را می گویم، نه آن را.»

ایستگاه اندیشه



۳. کلاغ وقتی دلیل ناراحتی سوگلی را فهمید به او چه گفت؟

۴. آیا سوگلی پیشنهاد دوستان خود را قبول کرد؟ از کجای داستان متوجه شدی؟

ایستگاه اندیشه



۳. کلاغ وقتی دلیل ناراحتی سوگلی را فهمید به او چه گفت؟

۴. آیا سوگلی پیشنهاد دوستان خود را قبول کرد؟ از کجای داستان متوجه شدی؟

۳. گفت: به خاله بگو، کلاغ اومد، پرید و پرید به طاقچه رسید. یک تکه نان توی کاسه بود. نوک زد نان را بردارد که کاسه افتاد و شکست.

۴. خیر. چون تا به در رسید گفت: من شکستم نه این را می گویم، نه آن را

کلاغ و خروس گفتند: «پس چه می‌گویی؟»

سوگلی گفت: «می‌گویم خاله‌نگین جان! خاله‌ی مهربان! اتاق را جارو می‌کردم. خواستم طاقچه را
دستمال بکشم که دستم به کاسه‌ی شما خورد. کاسه‌ی شما غلتید، افتاد و شکست.»



تنه‌گلی که همه چیز را دیده و شنیده بود، از اتاق بیرون آمد. سوگلی را صدا زد. سوگلی دوید. از پله‌ها بالا رفت. توی دست تنه‌گلی دو تا شاخه‌ی گل بود. یکی را به سوگلی داد و گفت: «این برای دخترم سوگلی که دوست دارد راست بگوید. این هم برای خاله‌نگین که سوگلی خانم برایش بیرد و از او معذرت خواهی کند.» سوگلی خندید. با شاخه‌ی گل از پله‌ها پایین آمد تا به خانه‌ی خاله‌نگین برود و همه چیز را بگوید. کلاغ پرید و گفت: «قاروقاروقار، صداآفرین!»

خروس هم پر زد و نشست بالای دیوار و گفت: «قوقولی قوقو! هزار آفرین به دختر خوب و نازنین.»



ایستگاه اندیشه

۵. چرا ننه گلی، دو شاخه ی گل به سو گلی داد؟

۶. به نظر تو سو گلی چگونه دختری بود؟

☐ راستگو، چون زیرا نمی خواست دروغ بگوید.

☐ تمیز، چون... در نبود ننه گلی، خانه را تمیز کرد.